

## سوره «علق» (۹۶)

### ارتباط با سوره قبل

محور اصلی سوره «تین»، همانطور که گفته شد، تبیین زمینه‌های صعود و سقوط یا ارتقاء و انحطاط انسان بود که با آفرینش در بهترین تقویم و ظرفیت و استعدادی در کاملترین ترکیب برای برپائی و قیام، به جاذبه فرود و هبوط سپرده شده است، تا با حرکت درخلاف جهت این جاذبه و درگیر شدن با سختی‌ها و دشواریهای صعود به ارتفاعات، خود را بسازد و هویت راستین خویش را احراز نماید. در آن سوره دو شرط «ایمان و عمل صالح» را نیز به عنوان دو رشته طنابی که کوهنورد ورزیده باید از آن برای بالا رفتن استفاده کند معرفی کرده بود، اما مطلع بودن از وسائل نجات یک بُعد قضیه است، دسترسی به آن و آگاهی کار بستن و استفاده از آن، بُعد مهمتری که شرط لازم نخست را در جریان «عمل» کفایت می‌کند.

آنچه در سوره «علق» نشان داده می‌شود، همین وسیله نجات و توجیه نحوه استفاده از آن است. اگر در سوره تین به ایمان و عمل صالح به عنوان ابزار نجات و طناب صعود اشاره می‌کند، در این سوره این «حبل» (ریسمان) را در دسترس قرار می‌دهد (نزول کتاب با وحی) و شیوه «اعتصام» به آنرا که مستلزم «علم و قلم» و تعلیم و تربیت است می‌آموزد. در آنجا می‌فرماید: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» و در اینجا: «خلق الانسان من علق... علم الانسان ما لم یعلم». یعنی با علم و آگاهی زمینه‌های قیام نفسانی را می‌توان تحقق داد و کمال وجودی مخلوقی را که از علق آفریده شده با قلم می‌توان تداوم بخشید.

همه اینها مستلزم آگاهی و اشعار به سقوط دائمی در مسیر «ثم رددناه اسفل سافلین» است. وگرنه با احساس بی‌نیازی به حرکت خلاف جریان، که طبیعاً سخت و دشوار و

خطرناک است، سقوط شتاب آور «خود بی نیاز پنداران» به طغیان می کشد (کلا ان الانسان لیطغی، ان راه استغنی). و نه تنها خود به انحطاط کشیده می شوند، بلکه بندگانی را نیز که با چشم دوختن به قله «غایت آمال العارفین» در طیق «هدایت»، گام «تقوی» گذاشته اند، نهی می کنند:

ارایت الذی ینهی عبداً اذا صلی، ارایت ان کان علی الهدی، او امر بالتقوی.

می دانیم که پس از هبوط آدم و آدمیان از مقام و مرتبه بهشتی، راه صعود و رجوع مجدد به جوار الهی، تبعیت از هدایت (کتاب و نبوت) معرفی شده است:

\* قلنا اهبطوا منها جمیعاً فاما یا تینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون<sup>۱</sup>

\* قال اهبطا منها جمیعاً بعضکم لبعض عدو فاما یا تینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی<sup>۲</sup>

در سوره تین به این حقیقت از بُعد هبوط انسان و استعداد و تقویم «تکوینی» او برای صعود به مقام نخستین نگاه می کند و در سوره علق از بُعد «هدایت» و استعداد «تشریحی» او در استفاده از علم و قلم برای پیروی از کتاب و پیامبری که توسل و تمسک به آنها موجب امنیت از خوف و حزن و گمراهی و شقاوت در چنین پرتگاهی می باشد.

### چگونگی خواندن نام «رب»

این سوره که گفته می شود اولین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم است، با فرمان «اقرء» (بخوان) آغاز می شود، درحالی که آن حضرت نه قبلاً خواندن می دانسته و نه پس از این تجربه، و تابش انوار وحی در مراتبی دیگر، سواد خواندن و نوشتن پیدا کرده و کسی از او چنین سابقه ای سراغ داده است. بنابراین بنظر نمی رسد مقصود از خواندن، در اینجا همان خواندن متعارف حروف و کلمات از روی لوح و صفحه ای مشخص باشد. و اصولاً چنین خواندنی گرچه عمومیت و اختصاص به آدمیان دارد، ولی تنها راه و شیوه درک حقایق و اطلاع یافتن از مقصود نویسنده و انشاء کننده نیست، کما آنکه دیدن تصاویر و شنیدن اصوات نیز در عالم رؤیا، به گونه دیگری بدون آنکه از مجرای چشم و گوش عبور کرده باشد

۱. بقره ۳۸ - گفتیم از آنجا همگی فرود آئید، پس هرگاه از جانب من برای شما هدایتی آمد، پس هرکس هدایت

مرا پیروی کند ترس و اندوهی بر آنها نیست

۲. طه ۱۲۳ - گفتیم از آنجا شما دوتن فرود آئید (درحالی که) برخی با برخی دیگر دشمنی می ورزید. پس هرگاه از

جانب من برای شما هدایتی آمد، پس هرکس پذیرای هدایت من باشد نه گمراه می شود و نه محروم از رحمت.

از مجاری ناشناخته دیگری در صفحه ذهن نقش می‌بندد.

برحسب آنچه قرآن توضیح می‌دهد، آهنگ وحی، نه بر گوش پیامبر، که بر قلب و فؤاد او طنین افکند و «قرائت» قلب نیز قرائت دیگری است که قواعد خاص خویش دارد.

قل من كان عدوًّا لجبريل فانه نزله على قلبك<sup>۱</sup>

نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين<sup>۲</sup>.

خداوند برای ارتباط انسان با دنیای خارج و آگاه شدن از حقایق بیرونی و فهم آیات ربوبی، سه وسیله شناخت (سمع و بصر و فؤاد) برای آدمی قرار داده است.<sup>۳</sup> «فؤاد» که تعبیری از قلب است، حس و حالتی دارد که می‌تواند به حقایق خارجی با ابزار و جوارح مرموز خود آگاهی یابد و اتفاقاً پیامبر اکرم، آن «شدید القوی» را که در «افق اعلی» قرار داشت، هنگام وحی، نه با چشم سر، که با چشم دل (فؤاد) دید:

فاوحى الی عبده ما اوحى، ما كذَّبَ الفؤاد ما راى، افتمارونه على ما یرى، ولقد راه نزلة اخرى<sup>۴</sup>

و آنچه بر او وحی می‌شد برای همین بود که «فؤاد» او را برای مراحل دشوارتر بعدی تثبیت نماید<sup>۵</sup> و در اجرای رسالت آماده‌اش سازد. به این ترتیب فرمان «بخوان» که در طلیمه وحی بر رسول اکرم نازل شد، او را به خواندن دیگری دعوت می‌کرد که با خواندن متعارف تفاوت می‌کرد.<sup>۶</sup>

برای آنکه به قواعد این قرائت و لحن و آهنگ آن آشناشویم، قبلاً لازم است به معنای لغوی و اصل و ریشه کلمه «قرء» پی ببریم؛ علمای لغت، قرائت را جمع کردن حروف و کلمات و ترکیب نمودن آنها در ذهن معنا کرده‌اند<sup>۷</sup> و اصولاً منضم کردن و به مجموعه درآوردن اجزاء شئی را با همین کلمه توصیف می‌کنند<sup>۸</sup>، بطوری که حتی در قرآن،

۱. بقره ۹۷- بگو هر کس با جبرئیل دشمن باشد، پس همانا او آنرا بر قلب تو نازل کرد.

۲. شعراء ۱۹۴- آنرا روح الامین بر قلب تو فرود آورد تا از جمله بیم‌دهندگان باشی

۳. این مطلب را می‌توانید در این سوره‌ها بررسی نمایید: ۳۶/۱۷- ۷۸/۱۶- ۷۸/۲۳- ۷۸/۲۳- ۹/۳۲- ۲۶/۴۶- ۲۳/۶۷

۴. نجم (۱۰ تا ۱۳) پس وحی کرد بسوی بنده‌اش آنچه وحی کرد، هرگز فؤاد آنچه دیده بود دروغ نگفت، پس آیا با او در آنچه می‌بیند می‌ستیزید؟ و هر آینه او را بار دیگری دید...

۵. ۳۲/۲۵ کذلک لئن ثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلاً - ۱۲۰/۱۱ - و کلا نقص علیک من انباء الرسل لئن ثبت به فؤادک

۶. اصولاً نام «رب» خواندنی (به معنای متعارف) نیست تا کسی الفاظ آنرا با لحن و صوت ادا نماید. این خواندن آنچنان که در سوره «اعلی» آمده (سنقرئک فلا تنسی) نوعی خودآگاهی و «ذکر» (یاد) است که با «نسیان» (ضد ذکر) در تقابل قرار گرفته است.

۷. راغب: القرائة - ضم الحروف و الکلمات بعضها الی بعض فی الترتیل.

۸. قرء الشیء قرءاً و قرءاً: جمعه و ضم بعضه الی بعض (قاموس قرآن قرشی)

جمع شدن تدریجی قطرات خون رحم را (در ایام طهر) «قروء» نامیده شده است که مصداق و موردی است از مفهوم فوق<sup>۱</sup>.

با توضیحات فوق آدم با سواد به کسی می گویند که ربط میان حروف و کلمات تألیف شده را تشخیص دهد و با قرائت (جمع و منظم کردن) آن به مقصود و منظور نویسنده پی ببرد. کتاب هستی نیز از اجزائی (همچون حروف و کلمات) تشکیل شده است که درعین کثرت، وحدتی ناگسستنی دارند و جهت واحدی را برای کسی که سواد مخصوص آنرا داشته باشد نشان می دهد. همانطور که شخص عامی و غافل از «قرائت»، حروف و کلمات صفحه کتاب را علاماتی درهم برهم و بی شکل و محتوی می شناسد، کسی که خوانای کتاب هستی نباشد، اشکال و اشیاء آنرا، که هریک به فرموده علی (ع) همچون نورافکنی با تابش خود وجه خدا (جهت و راه او) را روشن کرده اند<sup>۲</sup>، مستقل و جدا و بی ارتباط با یکدیگر می بینند. در این نگرش، جهان هستی مانند مثنی حروف سربی چاپخانه که بطور کاملاً اتفاقی با یکدیگر ترکیب شده باشند جلوه می کند، ترکیبی که هیچگونه پند و پیامی ندارد و هیچ قصد و غرض و حرف و هدفی القاء نمی کند.

به اجزاء کلمات کتاب نازل شده بر پیامبر «آیه» می گویند و به اجزاء کتاب هستی نیز «آیه»، آیه علامتی است که رهجوی طریق خدا را بسوی مقصد هدایت می کند. بنابر این هر دو کتاب، در جزء و کل، به یک هدف دعوت می کنند، همه اجزاء، اشکال، عناصر و اشیاء عالم در خدمت یک هدف هستند و همچون حروف، کلمات، جملات و سطور یک کتاب تماماً منظوری را که نویسنده از تألیف آن اراده کرده، یا خدا از آفرینش آن در مشیت حکیمانه خود در نظر گرفته نشان می دهند. پس دونوع خواندن و دو شیوه قرائت داریم، خواندن خطوط و خواندن رموز.

خواندن «رموز»، تشخیص رابطه میان اجزاء عالم و درک نظم و ترتیب هماهنگ و آراسته آن، و پی بردن به ناظم گرداننده این نظام و شناخت مشیت او است. یعنی شناخت «رب»، شناخت پروردگاری که علم و قدرت او چنین ترکیبی را تألیف کرده است.

محصلی که اولین درس های «خواندن» را فرا می گیرد بتدریج «خوانای» کتاب مدرسه می گردد و به منظور و مقصودی که معلم و «مربی» خواسته است پی می برد. و اینک پیامبری که اولین درس های کتاب هستی را آموزش می گیرد، با استعدادی که از خود بروز

۱. بقره ۲۲۸- والمطلقات یتر بصن بانفسهن ثلاثه قروء.

۲. دعای کمیل: و بنور وجهک الذی اضاء له کلشیء.

می دهد بتدریج خوانای حقایق کتاب هستی می گردد و با وعده «سنقرثک فلا تنسی»<sup>۱</sup>، بزودی همه حروف و کلمات این کتاب را درک می کند و با شناخت معانی آن به مقصود «مربی» خود (ربک) دقیقاً پی می برد. نکته شگفت در وعده فوق (سنقرثک...) تحولی است که در وجود پیامبر (ص) برای خوانا شدن پدید می آید نه در خواندن چیزی بر او، که اگر کسی خوانا شد، خودبخود بر او خوانده می شود. در اینجا گفته نشده «سنقرءلک»، یا «سنقرءعلیک» بلکه گفته شده «سنقرثک» تا بر تحولی که ممکن است انسان پیدا کند، همچنان که محصل بتدریج پیدا می کند، اشاره کرده باشد.

به این ترتیب چنین به نظر می رسد (والله اعلم) که آنچه پیامبر مأمور خواندن آن شده، نه الفاظ آیات پنجگانه ابتدای این سوره که خودش فرمان خواندن است، و نه حتی سوره حمد که خلاصه قرآن شمرده شده، و نه دیگر آیات و سوره ها... که خواندن «اسم رب» است، همان ربی که آفریده... آنهم نه «لفظ» اسم «رب»، همچون القاب و اسامی بی مسمی و بی محتوایی که عادتاً می خوانیم، بلکه به معنای واقعی و با تمامی محتوای آن. اسماء و صفات الهی جلوه های متنوع ذات او هستند که برای ما تجلی می نمایند. ما خدا را با «اسماء»: رحمن، رحیم، رب، علیم، قدیر و... می شناسیم و دستور یافته ایم او را با نامهای نیکویش بخوانیم (ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها...<sup>۲</sup>) اما در این سوره از میان اسماء بیشمار او، پیامبر مخاطب وحی فرمان یافته است نام «رب» را بخواند (اقرأ باسم ربک...)، نام «رب» یادآور آثار گسترده «ربوبیت» او در صحنه هستی است که همه عناصر و اشیاء و ترکیبات آنها را همچون ریسمانی که دانه های تسبیح را به یکدیگر متصل کرده باشد، با علم و اراده و قدرت فراگرفته است. کسی که به «الله» ایمان دارد همچون محصلی است که تک تک حروف را شناخته است: اما کسی که الله را با اسم «رب» می شناسد همچون محصلی است که پی به ترکیب حروف و کلمات و مقصود نویسنده برده است.

ولی آثار «ربوبیت» رب اعلی بی شمار است، مخاطب فرمان کدامین صفحه از این کتاب بی منتها را بخواند؟ مطلق آفرینش را بخواند و نقش تدبیر و تربیت را در این روند از ابتدا تاکنون مشاهده نماید (اقرأ باسم ربک الذی خلق)، و کمال آفرینش را بخواند که چگونه منتهی به پیدایش انسانی از علق گردید (خلق الانسان من علق). باز هم به خواندن ادامه دهد، چرا که «ربوبیت» او همچنان ادامه دارد و انسانی را که آفریده، به رشد و کمال در ابعادی گسترده تر به مدد تعلیم (کاربرد) قلم رهنمون می گردد و از خزانه لایزال کرم اش بر

۱. سوره اعلی آیه (۶).

۲. اعراف ۱۸۰

او افاضه رحمت می نماید (اقرء و ربك الاكرم، الذي علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم). به این ترتیب مخاطب فرمان «اقرء» باید فصل «ربوبیت» کتاب آفرینش را از ابتدای آن که دست تدبیری با اراده و علم و قدرتش عالم وجود را آفرید و در زیر چتر ربوبیتش اشیاء را به کمال وجودی و رشد و تربیت رهنمون شد، تا پیدایش موجود برتری بنام انسان از منشأ ناچیزی بنام علق، تا تعلیم گرفتن این موجود از «قلم» برای انتقال تجربیات و آموخته‌های علمی به نسل بعد، و تا آگاه شدن تدریجی آن از علوم و آیاتی که قبلاً نمی دانست (علم الانسان ما لم يعلم)، بخواند. و چنین است خواندن «اسم رب».

گویا خیره کننده ترین جلوه «ربوبیت» در همین بخش آخر تجلی می کند که پای «قلم» و «کتاب» و «بیان» پیش کشیده می شود، چنانکه در سوره‌های رحمن و قلم نیز بر چنین وجه امتیازی تأکید می نماید:

(قلم): ن والقلم و ما یسطرون، ما انت بنعمة ربك بمجنون.

(رحمن): الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان علمه البیان.

در سوره قلم کاربرد قلم را برای نوشتن (ما یسطرون)، از نعمت و نشانه‌های «رب» و تدبیر او برای «تربیت» انسان می شمارد و در سوره «رحمن»، که «آموختن» قرآن را مقدم بر خلقت انسان<sup>۱</sup> و از بدیهی ترین نشانه‌های «رحمانیت» ذکر نموده، بدنبال آن بزآموختن «بیان» اشاره کرده است که تکمیل کننده و رساننده دستاوردهای علم و قلم می باشد.

### پیوند با سوره اعلی

کسی که کتابی را می خواند و به هدف و مقصود متعالی نویسنده اش پی می برد، او را از تصورات باطل و بدبینانه‌ای که قبلاً به دلیل جهالت و ناآشنائی به او نسبت می داد پاک و منزّه می شمارد. خواندن کتاب «ربوبیت» خداوند نیز خواننده را به تسبیح «رب اعلی» می کشاند و ذرات وجودش را به تحسین و تنزیه و تقدیس تألیف کننده آن وادار می سازد. در قرآن ۹ بار «اسم الله» بکار رفته است و ۹ بار «اسم رب» (۸ بار ربک، ۱ بار ربه)، «اسم الله» به هنگام ذبح قربانی و یا مناسک حج و یا در مساجد یاد گشته است<sup>۲</sup>. اما «اسم

۱. احتمال دارد که منظور از کلمه قرآن در «علم القرآن» که مقدم بر خلقت انسان آمده، نه قرآن معروف و معهود، بلکه همان معنای لغوی آن که جمع شدن و منظم گشتن اجزاء یک کل با یکدیگر است باشد، در این صورت استعداد پیوستگی و ترکیب اجزاء و سلولها که هر کدام خوانای فرمان فطری و هدایت غریزی بودند منجر به پیدایش موجود بهم پیوسته و پیچیده و کاملتری بنام انسان شده (والله اعلم).

۲. مائده (۴) - انعام (۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۳۸) - حج (۲۸-۳۴-۳۶-۴۰)

رب» به تنهایی و یا همراه با صفات عظیم، اعلیٰ، ذی الجلال والاکرام، برای توجه دادن به آثار عظمت و علو «ربوبیت» او یاد شده است. مثل:

۷۸/۵۵ تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام

۷۸/۵۵ و ۵۲/۶۹-۹۶- فسبح باسم ربک العظیم

۱/۸۷- سبح اسم ربک الاعلیٰ

۵/۷۶-۸/۷۳- (واذکر اسم ربک و...) و

۱۵/۸۷ (و ذکر اسم ربه فصلیٰ)

۱/۹۶- اقرء باسم ربک الذی خلق

در آیات فوق به ترتیب بر مبارک و خجسته بودن اسم پروردگار صاحب جلال و کرامت، لزوم تسبیح نام رب (۴ بار)، ذکر (یاد) رب (۳ بار) و بالاخره خواندن نام رب (۱ بار) توصیه شده است.

خواندن «اسم رب» با «ذکر اسم رب» بنظر می‌رسد معنایی نزدیک داشته باشد، اولی خواندن و فهمیدن و درک کردن است، دومی بیاد داشتن و حفظ و نگهداری خاطره آن بطور دائمی در ذهن، ولی «تسبیح اسم رب» نتیجه و غرضی است که از قرائت و ذکر باید حاصل گردد. تسبیح «اسم رب» در قرآن یا با صفت عظیم مترادف گشته است (فسبح باسم ربک العظیم) که آثار «عظیم» ربوبیت او را در آسمانها و زمین، به دنبال ارائه آیات یا هشدارهایی از عواقب انکار و عذاب جهنم نشان می‌دهد (سه بار)، و یا با صفت «اعلیٰ» مترادف گشته است (سبح اسم ربک الاعلیٰ) که «تعالیٰ» ربوبیت او را در رشد و کمال بخشیدن به مخلوقاتش نشان می‌دهد.

از آنجائی که منحصرأ یکبار در قرآن (در سوره اعلیٰ) نام «رب» یا صفت «اعلیٰ» ترکیب گشته است و اتفاقاً زمینه ظهور و بروز آن (همچون سوره علق) در جریان «خلقت» نشان داده شده است، برای فهم دقیق تر مفاهیم سوره علق ناچاریم به مقایسه و مقابله این دو سوره بپردازیم. و شگفت اینکه از جهات عدیده‌ای (که ذیل آن خط کشیده شده) در مفاهیم: اسم رب، خلقت، هدایت، «قرائت»، علم، صلوة و ... این دو سوره با هم مشابهت دارند و یکدیگر را تفسیر می‌نمایند:

۱. مثل: واقعه (۷۴) افرايتم الماء الذی... افرايتم النار التی... فسبح باسم ربک العظیم، فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم).

واقعه (۹۶) ان هذا لهُو حق اليقین، فسبح باسم ربک العظیم (در باره عظمت عذاب جهنم)  
حاقه (۶۲) و انه لهُو حق اليقین، فسبح باسم ربک العظیم (در باره عظمت عذاب جهنم و انذار قرآن)

(علق) = اقرء باسم ربك الذى خلق، خلق الانسان من علق، اقرء وربك الاكرم الذى علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم  
(اعلى) = سبح اسم ربك الاعلى الذى خلق فسوى والذى قدر فهدى... سنقرئك فلا تنسى.

(علق) = ارايت ان كان على الهدى... الم يعلم بان الله يرى... عبداً اذا صلى  
(اعلى) = والذى قدر فهدى... انه يعلم الجهر و ما يخفى... و ذكر اسم ربه فصلی

### طغیان انسان

پنج آیه مقدمه این سوره که سیاق واحدی داشته و نقش «ربوبیت» پروردگار را در تربیت انسان، از طریق قرائت و قلم و علم نشان می دهد، این سؤال را برمی انگیزد که اگر علم و دانش و سواد و مدرسه انسان را به حقیقت و شناخت «ربوبیت» پروردگار نزدیک می کند، پس چرا قضیه برعکس است و در میان درس خوانده ها نسبت بی دینی بیش از افراد امی است؟ پاسخ این سؤال را تشبیه قدیمی علم به چراغ می دهد. علم و لوازم آن همچون کتاب و قلم و بیان و... فقط راه را روشن می کنند، همچنانکه دزد با چراغ، گزیده تر کالا می برد، عالم دنیا طلب نیز، بیشتر به استثمار و استحمار خلق می پردازد. اتفاقاً قرآن نیز هدایت یافتن به قرآن را مشروط و مقید به سه شرط: تقوی، ایمان، و احسان<sup>۱</sup> کرده است و هرگز علم را شرط هدایت نشناخته است، (همچنانکه چراغ خود بخود رهرو را بجائی نمی رساند). آنچه انسان را به ایمان می کشاند، احساس و اشعار به «سقوط» و نگرانی و ترس، یا به اصطلاح قرآن «خشیت» و خوف از رها شدن بسوی پرتگاه هلاکت است، کسی که درک نمی کند در حال سقوط است (ثم رددناه اسفل سافلین) و باور ندارد سرمایه عمر خود را می بازد (ان الانسان لفی خسر)، انگیزه ای ندارد که خود را به زحمت و سختی بیندازد (و لقد خلقنا الانسان فی کبد) و شیب تند «عقبه» تکلیف و مسئولیت را با کوشش جانفرسا (اقتحام) طی کند، او احساس بی نیازی (استغناء) از هر تلاشی برای نجات می کند و با طغیان بر ارزش ها و اندازهای که او را به پاره کردن و رهائی از بندهای اسارت هشدار می دهد، زندگی در دره دنیا را برمی گزیند و به جایگاه جهنمی آن خو می گیرد.

۱. بقره: الم ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین -

نمل: تلک آیات القرآن و کتاب مبین هدی و بشری للمومنین  
لقمان: تلک آیات الكتاب الحکیم هدی و رحمة للمحسنین



فأما من طغى و اثر الحيوه الدنيا، فان الجحيم هي المأوى<sup>۱</sup>.

اما استغنائی که در آیه ششم این سوره (ان الانسان لیطغى، ان راه استغنى) عامل طغیان شمرده شده است، از آنجائی که به دنبال «الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم» آمده است، بنظر می رسد در ارتباط با علم و قلم باشد. گرچه همواره «قدرت و ثروت» در گذشته تاریخ عامل طغیان بوده اند، ولی اولاً نمونه های «طاغی» نسبت به توده معتقد و تسلیم به ارزش های دینی (گرچه شرک آمیز و خرافی) معمولاً در اقلیت بوده اند، ثانیاً طاغوتها با گردآوردن علماء و دانشمندان درباری تکیه گاهی برای خود می ساختند و با استثمار علمی آنها بر قدرت و ثروت خود می افزودند و احساس بی نیازی از علمای مستقل و متعهد می کردند. ثالثاً در دوران گذشته علم و قلم، به استثنای محافل محدود و بسته آکادمیهای علمی و مجالس درس و بحث دینی و فلسفی، راهی میان توده های مردم نداشته تا عامل طغیان شمرده گردد. اما پس از قرن ۱۹ که روند اکتشافات و اختراعات علمی شتاب روز افزون یافت و تاریکی قرون وسطای اروپا با نور علم روشن گردید، مکتب علم گرایی (ساینسیسم) جایگزین مذهب منحط کلیسا شد و به بشریت نوید بی نیازی (استغناء) از هر دین و مذهب بخشید. تاجائی که علم، خود بت بزرگی شد که بردگان بی شماری در آستانه اش قربانی گشتند. و اینک که «علم و قلم» در ابعادی بسیار گسترده همه جوانب جوامع بشری را پر کرده و همچون چراغی خیره کننده هر دو مسیر هدایت و ضلالت را تا فواصلی بسیار دور نورانی کرده است، کسانی بجای رفتن «در راه» روشن هدایت ترجیح می دهند مثل حشراتی که پیرامون شمع یکسره می گردند و می سوزند، برگرد بت «علم» آنقدر طواف نمایند تا قربانی شعله های عصیان آن گردند و چنین است که برخلاف تمامی تاریخ گذشته، امروز با جوامعی «بی خدا» مواجه هستیم. اگر درد دیروز انحراف از «توحید» و شرک بود، درد امروز، احساس بی دردی و بی نیازی (استغناء) از خدا است<sup>۲</sup>، طغیانی است که در عظیم ترین جوامع بشری قرن بیستم، میلیونها (یامیلیاردها) انسان را به اتکاء ادعائی به «علم» از «خداپرستی» سقوط داده و با نسیان «خدا» به نسیان «خود» کشانده است.

۱. نازغات ۲۷ تا ۲۹

۲. گرچه خودپرستی، علم پرستی و انواع ایسم ها و پرستش های انحرافی خود نوعی «شرک» هستند.

## رجعت، باطل کننده منطق «طغیان»

طغیان «خودبی نیازی» انسان<sup>۱</sup> را تأکید: «ان الی ربک الرجعی» بلافاصله نفی می کند. آنکه طغیان می کند می پندارد که با پاره کردن حریم حق آزاد می شود و رشد می کند، درحالی که حریم و حدود، حافظ او از هلاکت نفسانی است. رود خروشان اگر در بستر رودخانه جریان یابد سرانجام به دریا می پیوندند و گرنه با طغیان از حدود خود، هرز می رود و حرث و نسل را زیر سیل خود هلاک می کند. خلأثق همچون رودی بسوی خدا روانند (الیه ترجعون) و به او بازگشت می نمایند، بخار آبی که از دریا برخاسته و در دل توده ابری در سرزمینی دور باریده، پس از عبور از لایه های زمین یا شکاف کوه و دره و رودخانه، سرانجام به جایگاه نخستین خود بازمی گردد و مداری تازه آغاز می کند. قطره آب برای همین آفریده شده تا نقشی در صحنه هستی بازی کند و گرنه آب نیست. انسان نیز برای آنکه انسان باشد نیازمند رجوع بسوی خدا است. چرا که هستی اش حکایت از «نیاز» حرکت بسوی او می کند. ما همه نیازمندان (رفتن) بسوی خدا هستیم و تنها او است که بی نیاز و ستوده است (انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید)<sup>۲</sup>. ما همه از آن خدا هستیم و «بسوی او» بازگشت کننده ایم (انا لله و انا الیه راجعون).

شگفت از قطره ای که با طغیان از کناره رود، بر کرانه ای ساکن و محروم از حرکت بسوی دریا، قطره دیگر را از رفتن نهی نماید و به سکون خواند (ارایت الذی ینهی)، گرچه آن قطره به جریان هستی بخش خود تن داده باشد (عبادت) و یکسره رو بسوی مبدأ و مقصد این جریان کرده باشد (صلوة) ... «عبداً اذا صلی». چگونه او را نهی می کند درحالی که چه بسا همواره خود یافته و بر جریان حیات بخش خویش سوار شده باشد (ارایت ان کان علی الهدی) و یا (اگر نتوانسته به جریان بپیوندد و موج حوادث او را بر کناری افکنده) قطرات دیگر را که در معرض دور شدن از وسط رودخانه و طرد شدن به کناره ها هستند، به نگهداری خود (تقوی) در محور جریان فرمان دهد (او امر بالتقوی)

اما قطره کناره گرفته و طغیان کرده بر طبیعت خود، همچنان از سر لجبازی و جحود، جریان جاوید رود و حرکت و هدف آنرا انکار می کند و به آن پشت می نماید (ارایت ان کذب و تولی)، غافل از آنکه اراده جریان دهنده این حرکات، بی تفاوت در برابر کناره گیری او

۱. استغناء که باب استفعال غنی است از حالتی حکایت می کند که مستغنی بطور کاذب چنین تمایل یا احساسی را از خود بروز می دهد و این غیر از بی نیازی (غناء) است.

نیست، چون او را که از اصل خویش دور مانده می بیند (الم يعلم بان الله یری)، اگر از طغیان خود دست برندارد با قوانین قاهرش به آنجا که باید به سختی می کشد (کلا لئن لم ینته لفسعا...)، چرا که نهی دیگران از رفتن و فریب آنها به وعده راحت و رفاه «کذب» است و کنار کشیدن خود و دیگران «خطا»، (ناصیه کاذبه خاطئه).

اینک قطره طغیان کرده، قطرات طغیان کرده دیگر را، که آنها نیز محکوم همان قوانین اند، می تواند بخواند (فلیدع نادیه)، ولی چه سود که این قطرات گرد آمده (نادیه) با رانش اشعه سوزان آفتاب بزودی محو می شوند (سندع الزبانیه).

در پایان سوره، پیامبر مخاطب وحی، یا هر مخاطبی که پیام را دریابد، فرمان داده می شود، بی اعتناء و نافرمان به سخن «طاغی» برکنار شده یکسره تسلیم جریان باشد و به مقصد نزدیک شود: (کلا لاتطعه و اسجدواقترب).